

آغاز و انجام شهریاری گاوبارگان در طبرستان

دکتر رحیم رضازاده ملک*

چکیده

یکی از مباحث تاریخ قدیم ایران که نزدیک به یک قرن در دستور کار محققین قرار داشته است، تاریخ آغاز شهریاری گاوبارگان در طبرستان (مازندران) است. در این گفتار به اصل منابع قدیم مربوط به گاوبارگان و تحقیقاتی که در آن مورد شده، مراجعه می‌کنیم و آخر الامر، تاریخ دقیق آغاز و انجام شهریاری گاوبارگان را به دست می‌دهیم.

الف - منابع قدیم

۱- تاریخ طبرستان. نخست، بخشی از این تألیف که ترجمه نامه «دو سر» (که به غلط از آن به «تنسر» یاد میشود) به فارسی است، به سال ۱۸۹۴ م، با ترجمه فرانسه و مقدمه و یادداشتها، توسط «دارمستتر James Darmesteter» در مجله آسیایی «Journal Asiatic» با عنوان «نامه تنسر به شاه طبرستان Letter de Tansar au roi de Tabaristan» منتشر شد (سپس همین بخش از تاریخ طبرستان به سال ۱۳۱۰ و ۱۳۵۴ خورشیدی، به اهتمام مجتبی مینوی، در تهران انتشار یافت).

ترجمه انگلیسی تلخیصی، فراهم آمده از روی نسخه ابتر تاریخ طبرستان، به سال ۱۹۰۵ م، به اهتمام ادوارد گرانویل براون Edvard Granville Browne، منتشر شد:

The History of Tabaristan of Ibn Isfandiyar. Abridged Translation by E.G. Brown 1905 (Gibb Memorial series vol. II)

دیگر بار، متن فارسی تاریخ طبرستان، از روی نسخه‌ی مطبوع‌تر از سایر نسخه‌ها

*. پژوهشگر و مصحح متون علمی و تاریخی.

آیندیش

موجود (که به سال ۹۷۸ هجری قمری استکتاب شده است)، به سال ۱۳۲۰ خورشیدی، به اهتمام عباس اقبال (آشتیانی)، در تهران، انتشار یافت.

نام تألیف، در متن کتاب، همان تاریخ طبرستان است و مؤلفش از خود با عنوان «محمد بن حسن بن اسفندیار» یاد میکند، ولی در تألیف اولیاءالله آملی - که از آن سخن خواهیم داشت - مؤلف تاریخ طبرستان «بهاءالدین محمد کاتب» و در تألیف شیخ علی گیلانی - که از آن نیز سخن خواهیم داشت - «محمد بن حسن الاسفندیار لارجانی» یاد شده است.

تاریخ طبرستان به سال ۶۱۳ ه. ق. تألیف شده، و در اصل در سه قسم (کتاب) بوده، که بعدها (و احتمالاً توسط اولیاءالله آملی)، قسم چهارم نیز بر آن افزوده شده و سلسله وقایع را تا سال ۷۵۰ ه. ق. امتداد داده‌اند. جز این، قسم دوم تألیف اصلی، ظاهراً مفقود شده، و بعدها کسانی، آن قسم را با التقاط از منابع دیگر، بازسازی کرده‌اند.

قسم اول این تألیف در یک جلد و قسمهای دوم و سوم در یک جلد، و هر سه قسم در یک مجلد، چنان که پیش از این یاد شد به سال ۱۳۲۰ خورشیدی منتشر شده است، ولی قسم چهارم (که به احتمال بسیار، نسبت به اصل کتاب، الحاقی است) هنوز چاپ نشده است.

آنچه که از این کتاب منتشر شده، حتی در آن بخشها که اصلی است، باز کامل نیست. مؤلف تاریخ طبرستان مینویسد: «به مجلد آخر کتاب، جمله انساب اهل طبرستان از باوند و قاروند و لورچانوند و لارجان مرزبان و استندار و دابون و کولایج و لاسان و سعیدوها و اولانمهان و امیرکا و کبودجامه آن، شرح داده‌ایم و سبب وضع القاب گفته»، ولی، در نسخه‌های موجود شناخته شده، از این سلسله انساب و سبب وضع القاب، اثری نیست.

۲- تألیف اولیاءالله آملی. این کتاب، یکبار به سال ۱۳۱۳ خورشیدی، به اهتمام عباس خلیلی، و دیگر بار، به سال ۱۳۴۸ خورشیدی، به اهتمام منوچهر ستوده، در تهران انتشار یافته است. این تألیف را نامی نیست، سید احمد کسروی، به اعتبار موضوع و محتوای آن، آن را تاریخ رویان نامیده است و ناشرین نیز، به تبعیت از وی، همین عنوان را بر کتاب نهاده‌اند.

در نسخه موجود این کتاب، از مؤلف آن یادی نیست، ولی سید ظهیرالدین مرعشی،

که در تألیف تاریخ ممالک طبرستان و رویان و مازندران، این کتاب را مأخذ خود قرار داده، از مؤلف آن با عنوان «مولانا اولیاء الله» و «مولانای آملی» یاد میکند، و او نیز تألیف اولیاء الله را عنوانی نمیدهد.

تاریخ تألیف کتاب، در ضمن تألیف نیامده است، ولی چون به نام «فخرالدوله شاه غازی بن زیار» که از سال ۷۶۱ تا ۷۸۰ ه. ق. حکمرانی کرده، تألیف شده است، به ناچار باید در ضمن همین سالها تألیف شده باشد. یک تاریخ ختم استکتاب، که نزدیک به پایان کتاب یاد شده، یعنی «فی غرة المحرم الحرام سنة اربعین و ستین و سبعمائة هجری» (اول محرم سال ۷۶۴ هجری قمری) ممکن است تاریخ ختم تألیف و تحریر نسخه اصلی کتاب باشد که توسط نسخه برداران بعدی، رونویسی شده است. در نسخه موجود، مؤلف سه بار از تاریخ طبرستان یاد میکند و در مقایسه متن این کتاب با متن تاریخ طبرستان، دستگیر میشود که عمده منبع و مأخذ مؤلف، همانا تاریخ طبرستان بوده است.

ظاهراً، یکی از مالکین یا یکی از خوانندگان این کتاب، در حواشی انتهای کتاب، یادداشت‌هایی کرده بوده است که نسخه بردار بعدی، این یادداشتها را، اضافات مؤلف پنداشته و داخل متن کرده است. همچنین به واسطه غلط خوانیها و غلط‌نویسیهای نسخه برداران و ناشران، مواضعی از متن این کتاب مخدوش مینماید. این تألیف کلاً در یک مقدمه و هشت باب است که عنوان «باب»های هفتم و هشتم، در نسخه اساس طبع، موجود نبوده، و به همین اعتبار، ناشرین نتوانسته‌اند جای دقیق ابواب هفتم و هشتم را بیابند.

۳- تاریخ ممالک طبرستان و رویان و مازندران. متن فارسی این کتاب، برای بار نخست، به اهتمام «برنهارد دارن Bernhard Dorn» به سال ۱۸۵۰ م، در سنپترزبورگ St. petersburg با عنوان آلمانی:

Sehir - Eddins Geschichte von Tabaristan, Ruyan und Masanderan

منتشر شد. دیگر بار، در تهران، به سال ۱۳۳۳ خورشیدی، به اهتمام عباس شایان انتشار یافت، و سومین بار با دستکاریها در متن و حذف و اضافات، به سال ۱۳۴۵ خورشیدی، به اهتمام محمد حسین تسییحی، در تهران منتشر شد. مؤلف کتاب، عنوان تألیف را همان تاریخ ممالک طبرستان و رویان مازندران یاد

میکند، لکن در چاپهای متعدّد این کتاب، کلمه «ممالک» را از عنوان آن حذف کرده‌اند. مؤلف، ضمن تألیف، به دفعات، از خویش، با نام و رسم «سید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین المرعشی» یاد میکند.

این کتاب، در یک مقدمه و پنج قسم، به سال ۸۸۱ ه. ق.، تألیف شده است. این تألیف، چنانکه مؤلف آن متذکر است، عمده بر اساس تألیف اولیاءالله آملی، کتابی دیگر تألیف علی بن جمال‌الدین بن علی بن محمود النجیبی رویانی (که اکنون نسخه‌ی از آن شناخته نیست) سامان یافته است.

۴- احوال سلاطین مازندران و استندار و سایر بلوک طبرستان. این کتاب، به سال ۱۳۵۲ خورشیدی، به اهتمام منوچهر ستوده، با نام تاریخ مازندران منتشر شده است. کتاب را نامی نیست و مؤلف، آن را برای خلف المرحوم خواجه محمد علی اشرف مازندرانی، جهت «وقوف بر کمیت و کیفیت احوال سلاطین معدلت آیین مازندران و ملوک نیکو سلوک استندار و سایر بلوک طبرستان» به سال ۱۰۴۴ ه. ق.، تألیف کرده است.

مؤلف کتاب، ضمن تألیف، از خویش، با عنوان «شیخ علی گیلانی» یاد میکند. کتاب را تبویبی نیست و مؤلف از منابع خود جز تاریخی که «محمد بن حسن الاسفندیاری لارجانی» نوشته (که منظور همان تاریخ طبرستان است) و ظفرنامه (از حمدالله مستوفی قزوینی) یادی نمیکند، ولی متذکر است که «خوشه چین خرمن مورخان عظیم الشان» است.

ب. روایت متون

داستان آغاز شهریاری گاوبارگان، در هر چهار منبعی که در بخش پیشین یاد کردیم، آمده است. ابتدای این داستان را به اختصار، و از آنجا که مربوط به تعیین سنوات میشود عیناً و بتمامه، از هر چهار منبع، نقل میکنیم:

پس از مرگ فیروز پادشاه ساسانی، بزرگان ایران، قباد را به سلطنت برگزیدند. جاماسپ، فرزند دیگر فیروز، که با سلطنت قباد مخالفت میکرد، به ارمنستان رفت و از دربند تا خزر و سقلاب را بگرفت و در همان جا زن بُرد و صاحب فرزندان شد. یکی از فرزندان جاماسپ، نرسی نام داشت که صاحب حروب دربند بود. نرسی پسری داشت که تلاشی در بسط حدود منطقه حکمرانی خود کرد و آخر الامر بر گیلان استیلا

یافت و از شاهزادگان گیلان، زن گرفت و از آن زن فرزندی یافت که او را «جیلانشاه» نام نهاد. جیلانشاه را پسری بود «جیل» نام که پادشاهی بزرگ شد و همه قوم گیل و دیلم بر او گردآمدند. چون اختر شماران به او گفته بودند که سرزمین طبرستان را صاحب خواهد شد، کسی را در گیلان، به جانشینی خود گماشت و با دو سر گاوگیلی، عازم طبرستان شد و خود را به درگاه آذرولاش، که از سوی شاهان ساسانی حکومت طبرستان را داشت، افکند. جیل، پسر جیلانشاه، که با عنوان «گاوباره» شناخته میشد، در جنگهایی که با ترکان - که به طبرستان حمله میآوردند - کفایت و رشادت نشان داد. گاوباره، از آذرولاش اجازه گرفت که به گیلان رود و پس از دیدار زن و فرزند، دیگر بار به طبرستان باز گردد. گاوباره، به هنگام بازگشت، چند هزار گیل و دیلم به همراه آورد.

آذرولاش، یزدگرد سوم - پادشاه ساسانی - را از آنچه واقع شده بود آگاه ساخت. یزدگرد در صدد اطلاع از اصل و نسب گاوباره برآمد. موبدان دربار یزدگرد، دریافتند که او از فرزند زادگان جاماسپ است، و ظاهراً به استناد این اصالت نسب، و در حقیقت به واسطه زور و اقتداری که گاوباره یافته بود، چنان صلاح دیده شد که در نامه‌یی از قول یزدگرد، خطاب به آذرولاش بنویسند:

تاریخ طبرستان	تاریخ رویان	تاریخ طبرستان و رویان و مازندران	تاریخ مازندران
ابن اسفندیار (۵۶۱۳ ه. ق.)	اولیاءالله آملی (۷۶۴ ه. ق.)	سید ظهیرالدین مرعشی (۸۸۱ ه. ق.)	شیخ علی گیلانی (۱۰۴۴ ه. ق.)
	«معلوم شده است که این مرد از بنی اعمام ما است،»	«معلوم شده است که این مرد از بنی اعمام ما است.»	
	و پادشاه زاده است،		

	<p>معاذالله که جهت ممالک طبرستان با مثل او خصومتی و جدلی روا داشته باشیم، چه صلّه ارحام بر ذمت ارباب بصیرت از جمله لوازم، خاصّه در چنین وقتی که ما را با اعراب کار افتاده است و عرب چندین سال فرمانبردار ما بودند،</p>	<p>معاذالله که برای ملک طبرستان با مثل او رقیبی خصومت و تأدیبی روا داریم، چه صلّه ارحام بر ذمت همت ارباب بصیرت از لوازم، خاصّه در چنین سروقتی که ما را به اجانب و دخیلان کار افتاده است و اعراب پیوسته رعیت و فرمانبردار ما بوده‌اند،</p>	
		<p>و از فضلات موائد کسان ما سدّ جوعه مینمودند و در صدر خدم و عبید ما بودند،</p>	
	<p>بر ما دست گشوده‌اند و در ولایت لشکر و حشر آورده،</p>	<p>بر ما دست گشوده‌اند و به ولایت ما لشکر و حشر آورده،</p>	

«او از جمله خویشان ما است.»	چون این شخص از خویشان ما است،	چون این شخص از خویشان ما است،	«او از جمله خویشان ما است.»
	اهلاً و سهلاً و مرحبا، باید که برفور، بی توقّف و تائنی	اهلاً و سهلاً. باید که برفور، بی توقّف و تائنی	
طبرستان به او ارزانی داشتیم	حکومت طبرستان را به او بازگذاری	حکومت طبرستان بدو باز گذاری	طبرستان به او ارزانی داشتیم
در توقیر و تکریم او دقیقه‌یی ننامرعی نگذارد.»	و تسلیم فرمان او «شوی»	و تسلیم فرمان او «شوی»	تو را فرمان او میباید بُرد»
آذرولاش رویان را به موجب فرمان بدو دست بازداشته،	چون آذرولاش نامه بخواند، بر موجب فرمان ایالت رویان تسلیم او کرد.	چون نامه به آذرولاش رسید، بر موجب فرموده، ایالت تسلیم کرد.	چون نامه رسید و گاوباره را معلوم شد،
	کار گاوباره، بلا منازعت، سیمت رفعت پذیرفت و ممالک طبرستان به تصرف او درآمد و رسولی	گاوباره، بی منازعت، ممالک طبرستان به دست فرو گرفت و رسولی با	

	با		
	تحف و هدایا که لایق آن حضرت شناخت ترتیب کرد	تحف و هدایا، که لایق آن حضرت شناخت، ترتیب کرد،	تحف و خدمتی راست کرد،
		مناسب حال سلاطین،	
	به درگاه کسری فرستاد.	به درگاه کسری فرستاد	به حضرت فرستاد.
	کسری گاوپاره را به انواع احترام و مزید اهتمام و احتشام مخصوص گردانید و خلعت ارزانی فرمود،	کسری گاوپاره را به انواع اصطناع و مزید احترام و احتشام مخصوص گردانیده، خلعتی گرمانمایه از برایش فرستاد،	
	و فرشوادجرشاه در لقب او بیفزودند،	و فرشوادجرشاه در لقب او بیفزودند.	گیل گیلان فرشوادجرشاه در لقب او افزودند.
	و این سال سی و پنجم بود از تاریخ عجم که به نو نهاده بودند،		

	و طبرستان را در قدیم‌الایام «فرشوادجر» لقب بود.	و طبرستان را در قدیم‌الایام «فرشوادجر» لقب بود	
		و گفته‌اند که معنی فرشوادجر آن است که: «باش خوار»، یعنی «عش سالمأ»: بزی خوش. و	
			و این در سال سی و پنج بود از تاریخی که عجم به نو نهاده بودند.
	و نسبنامه آذرولاش که او و آباء و اجداد او در طبرستان، از جانب اکاسره، حاکم طبرستان بودند، بدین موجب است: آذرولاش بن مهر بن ولاش بن ولاش بن دادمهر بن زرمهر.		

	<p>و این زرمهر را به طبرستان فرستاده بودند و ولاش نامی دیگر که با او را در فرضة چهارمان بگشت و قصه او به شرح خواهد آمد، هم نبیره او بود و مصمغان ولاش که مرزبان میانرود بود، به روزگار فرخان بزرگ، و این میانرود عبارت از مابین دارکلا رود و جوی مهربان که دارد در ولایت ساری که حدّ شرقی او قراطغان میباشد، واقع است، هم از این نتیجه بود.</p>		
<p>و تمامی ولایت استندار و</p>	<p>گاوپاره در ممالک گیل و دیلم و</p>		

مازندران مسخر گاویاره شد.	رویان حاکم گشت،		
		<p>گفته‌اند که «فرش» هامون را گویند و «واد» درّه و کوه و بند را، و «جر» هامون و دریا و دشت را. و گفته‌اند که «جر» به لغت ایشان کوهستانی باشد که بر او کِشت توان کرد و درختان و بیشه باشد. و سوخر ایمن را لقب «جرشاه» گفتندی، یعنی ملک الجبال و قدیمیترین طرفی در طبرستان لارجان است که افریدون پدید آورد، و قصبه آن ناحیت بود او وی در آن</p>	

		قصه [از مادر در وجود آمد و آن قصه اینجا در خورد نیست.	
	چنانکه ذکر رفت، آذرولاش او را متابعت و مطاوعت مینمود،	چون مدتی گاوباره در طبرستان حاکم بود و آذرولاش او را متابع و مطاوع،	مدتی برآمد،
خود بعد از اندک وقتی، در میدان گوی بازی از اسب افتاده بمُرد.	روزی قضا را آذرولاش به میدان گوی بازی از اسب بیفتاد و برفور جان تسلیم کرد، و	روزی قضا را آذرولاش به میدان گوی باختن از اسب بیفتاد و برفور جان تسلیم کرد.	آذرولاش به میدان گوی، از اسب بیفتاد و هلاک شد.
	تمامت نعمت و اموال او را که سالها از جدّ و آباء او مانده بود،	تمامت نعمت و اموال که به سالها جمع کرده بود و خزائن که حاصل عمر او بود، از وجه و ناوجه گردد آمده،	جمله نعمت و مال
	همه به گاوباره رسید.	همه به گاوباره ماند.	جیل بن جیلانشاه برگرفت.
	از پساگیلان تا گرگان قصرها	از سیاه گیلان تا گرگان قصرهای	از سیاه گیلان تا به گرگان قصرهای

عالی ساخت،	عالی ساخت و عمارات قوی کرد و قلاع و حصون ترتیب داد،	ساخت و عمارات قوی کرد و قلاع و حصون ترتیب کرد،
امّا دارالمُلک گیلان بود	امّا دارالمُلک او گیلان بود.	امّا دارالمُلک او گیلان بود.
پانزده سال برآمد مدّت استیلاء او به گیلان	مدّت پانزده سال در طبرستان والی بود و حکم میراند	و مدّت پانزده سال در طبرستان حکومت کرد و
در سنّه خمس و ثلاثین از تاریخی که عجم به نو نهاده بودند،	در سنّه خمسين از تاریخ عجم	تا در سنّه اربعین هجری
و آن را یزدجردی گویند،		
تا وفات یافت.	از دنیا رحلت کرد،	وفات یافته.
و هیچ نبرد.	و با خود بجز نام نیک چیزی نبرد.	
گیرم که تو خود مُلک سلیمان داری گنجینه قارون و خراسان داری از بودن و نابودن آن	گیرم که تو خود مُلک سلیمان داری گنجینه قارون همه با دست آری از بودن و نابودن آن	گیرم که تو خود مُلک سلیمان داری گنجینه قارون و خراسان داری از بودن و نابودن آن

	حاصل چیست چون بگذری و جمله به جا بگذاری	حاصل چیست چون بگذری و جمله به جا بگذاری	
		چون فرمان کلّ نفس ذائقة الموت در گاوپاره رسید و از جام اجل شراب فنا بچشید و بعد از تنعم بسیار و تسلط بر خلق روزگار، بار مشقت صدمه مالک الملک بکشید	
	اورا	اورا	
همانجا دفن کردند.	در گیلان دفن کردند.	در گیلان دفن کردند.	همانجا دفن کردند. قبرش در جانب غربی شهر ساری، قریب به سوری که در قدیم داشته، واقع است، مشهور به گنبد گاوپاره.

چنان‌که پیشتر در شرح منابع قدیم گذشت، منبع عمده اولیاء الله، در تألیف تاریخش،

کتاب تاریخ طبرستان، تألیف ابن اسفندیار بوده است. از سویی، باز چنان‌که در همان شرح منابع قدیم گذشت، منبع عمده سید ظهیرالدین، در تألیف تاریخ خود، کتاب تألیفی اولیاءالله آملی بوده است. یعنی

تاریخ طبرستان (ابن اسفندیار)

↓
تاریخ رویان (اولیاءالله آملی)

↓
تاریخ طبرستان و رویان و مازندران (سید ظهیرالدین)

با این حساب باید نوشته اولیاءالله، از سویی مطابق نوشته ابن اسفندیار، و از سویی مطابق نوشته سید ظهیرالدین باشد، و شگفتا که چنین نیست.

به واسطه توافق نسبی نوشته سید ظهیرالدین با نوشته ابن اسفندیار، پیداست که نوشته اولیاءالله، به واسطه عدم دقت کتاب و نسخه برداران، مخدوش شده است.

در عبارت « (گاو باره) مدت پانزده سال در طبرستان والی بود و حکم میراند، در سنه خمس و ثلاثین از تاریخی که عجم به نو نهاده بودند - و آن را یزدجردی گویند - از دنیا رحلت کرد»، چند اغتشاش هست. اولاً، سال خمس و ثلاثین مربوط به سال به سال به حکومت رسیدن گاوباره است و نه سال مرگ او. پیداست که در نسخه موجود تاریخ رویان، عبارت از جای اصلی خود جدا شده و به موضع مربوط به مرگ گاوباره انتقال یافته است. ثانیاً، با مقایسه این عبارت با نوشته سید ظهیرالدین، معلوم میشود که نسخه نویس تاریخ رویان، به واسطه شباهت بعضی از اجزاء عبارت «در سنه خمس و ثلاثین از تاریخی که عجم به نو نهاده بودند» و «در سنه خمسین از تاریخ عجم»، متوجه تخیل نشده است. ثالثاً، عبارت «و آن را یزدجردی گویند» یادداشت شخص ناآگاهی، در حاشیه نسخه مورد استکتاب بوده که کاتب بعدی، آن را اضافه مؤلف انگاشته و به متن منتقل کرده است.

لذا، در بقیه این گفتار، استنادات ما، به تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و تاریخ طبرستان و رویان و مازندران سید ظهیرالدین خواهد بود.

پ. تلقیها از تاریخ عجم

نکته حائز اهمیت و قابل توجه در متون یاد شده منقول، تاریخی است که «عجم به نو

نهاده بودند».

درباره این تاریخ، پیش از این، چند تنی، نظراتی اظهار کرده‌اند. نام و نظرات (یا در واقع تلقیهای) این کسان را، به ترتیب زمانی نشر نوشته‌هایشان، می‌آوریم:

۱. سید احمد کسروی تبریزی، در مقالتهی با عنوان «تواریخ طبرستان و یادداشتهای ما» که در قوس (آذر) سال ۱۳۰۱ خورشیدی، در هفتگی نوبهار منتشر شده، نوشته است:

(این اسفندیار) در شرح گاوپاره، پس از ذکر استقرار تسلط وی، مینویسد: «و این در سال سی و پنج از تاریخ عجم بود که به نو نهاده بودند». درباره این تاریخ عجم که میگوید «به نو نهاده بودند»، دو احتمال میتوان داد: یکی تاریخ یزدگردی معروف که از ابتدای جلوس یزدگرد سوم - آخرین پادشاه ساسانی - و مطابق سال یازدهم هجری است، و دیگری تاریخ مخصوص که اسپهبدان مازندران وضع کرده بودند، و مبدأ آن از وفات یزدگرد و استقلال مازندران، مطابق سال سی و یکم هجری است.

این اسفندیار، استقرار تسلط گاوپاره را در طبرستان، در سال سی و پنج از تاریخ عجم، که میگوید «به نو نهاده بودند» دانسته و مدت سلطنت او را پانزده سال مینویسد. مطابق گفته او، ابتدای سلطنت در سلسله «دابویه» و «پادوسپان» سال پنجاهم [= پانزده سال + سال سی و پنج] تاریخ مذکور میباشد. و بیان نمودیم که در خصوص این تاریخ عجم، دو احتمال میتوان داد: یکی تاریخ یزدگردی معروف که از سال یازدهم هجرت شروع میشود، و دیگری تاریخ مخصوص که اسپهبدان طبرستان وضع کرده بودند و از سال سی و یکم هجرت شروع میشود.

۲. سید حسن تقی‌زاده، در مقالتهی که با عنوان «various Eras and calendars used in the countries of islam» در جلد نهم - (۱۹۳۷-۱۹۳۹ میلادی) «مجله مدرسه مطالعات شرقی Bulletin of the school of oriental studies» منتشر کرد و سپس، به سال ۱۳۴۱ خورشیدی، ترجمه فارسی همان مقاله در مجموعه بیست مقاله تقی‌زاده با عنوان «مبدأ تاریخها و گاهشماریهای گوناگون مورد استعمال در ممالک اسلامی» انتشار یافت، نوشته است:

تاریخ مغان یا تاریخ مجوس یا تاریخ فارسی: این مبدأ تاریخ، زمانی در

بیشتر نواحی ایران و بالخاصه در طبرستان و گیلان و قم و شاید قسمتی از ایالات مرکزی و نیز در میان زردشتیان خراسان و ماوراءالنهر، رواج کامل داشت.

ترتیب ماه‌ها در این تاریخ به همان ترتیب تاریخ یزدگردی بود ... تنها اختلاف این دو، در مبدأ آنها بود. تاریخ یزدگردی با نخستین سال سلطنت یزدگرد (۶۳۲-۶۳۳ میلادی) آغاز میشد، در صورتی که اولین سال تاریخ مجوس، نخستین سال پس از کشته شدن آن شاه، یعنی ۶۵۲-۶۵۳ میلادی بود.

بنا به روایت ابن اسفندیار، سلطنت مستقل گیل گاوپاره در طبرستان، در سال ۳۵ از «مبدأ جدیدی که ایرانیان وضع کرده بودند» آغاز شده. این تاریخ بدون شک همان تاریخ مجوس است.

۳. چراغعلی اعظمی سنگسری، در مقالته با عنوان «سکه‌های طبرستان (گاوبارگان و حکام خلفا)» که به سال ۱۳۵۲ خورشیدی، در مجله بررسیهای تاریخی، منتشر شد، مینویسد:

طبرستانیان مبدأ تاریخ جدیدی را بنیاد نهادند که به تاریخ یزدگردی [؟] یا تاریخ طبرستان مشهور است. ابتدای آن برابر ۱۱ ژوئن ۶۵۲ میلادی = ۳۲ هجری = ۲۱ یزدگردی (از جلوس یزدگرد) بود.

۴. عباس زریاب، در مقالته با عنوان «ملاحظاتی درباره سلسله بادوسپانیان طبرستان» که به سال ۱۳۶۵ خورشیدی در مجله تحقیقات اسلامی انتشار داد، مینویسد:

منظور از «تاریخی که ایرانیان به تازگی بنا نهاده بودند»، در این نوشته ابن اسفندیار که: «و این در سال سی و پنج بود از تاریخی که عجم به نو نهاده بودند»، «ظاهراً تقویم یزدگری (است) که آغاز آن جلوس یزدگرد سوم پادشاه ساسانی بود.

همچنان که از نوشته‌های نقل شده برمیآید، «تاریخی که عجم به نو نهاده بودند» را، سید احمد کسروی تبریزی، یکی از دو تقویم یزدگردی (از ابتدای جلوس یزدگرد سوم، مطابق سال یازدهم هجرت) و مجوس (از هنگام مرگ یزدگرد سوم، مطابق سال سی و یکم هجرت) محتمل میانگارد، و حال آنکه سید حسن تقی‌زاده و چراغعلی اعظمی

سنگسری، به قطع و «بدون شک» تاریخ مجوس، و آخر الامر، عباس زریاب، به قید «ظاهراً» تاریخ یزدگردی تلقی میکنند.

ت. تاریخی که عجم به نو نهاده بودند
 اگر چه با اندک دقت و توجه، میتوان مبدأ «تاریخی که عجم به نو نهاده بودند» را از روایت متون - که نقل شد - دریافت، با این وصف، برای رفع هر گونه ابهام و روشنی بخشی بیشتر، به بخشهای دیگری از منابع قدیم مراجعه میکنیم:

تاریخ طبرستان (ابن اسفندیار)	تاریخ طبرستان و رویان و مازندران (سید ظهیر الدین)
...	...
گیل گیلان فرشواد جرشاه در لقب او افزودند	و فرشواد جرشاه در لقب او بیفزودند
	و این سال سی و پنجم بود از تاریخ عجم که به نو نهاده بودند.
...	...
مدتی برآمد.	چنانکه ذکر رفت، آذرولاش او را متابعت و مطاعوت مینمود.
آذرولاش به میدان گوی از اسب بیفتاد و هلاک شد.	روزی، قضا را، آذرولاش، به میدان گوی بازی، از اسب بیفتاد و پرفور جان تسلیم کرد، و
جمله نعمت و مال جیل بن جیلانشاه برگرفت، و	تمامت نعمت و اموال او را - که سالها از جد و آباء او مانده بود - همه به گاوپاره رسد.
	این در سال سی و پنجم از تاریخی که عجم به نو نهاده بودند.
...	...
از سپاه گیلان تا به گرگان قصرهای عالی ساخت،	از پساگیلان تا گرگان قصرها ساخت و عمارت قوی کرد و قلاع و حصون ترتیب کرد.
اما دارالملک گیلان بود.	اما دارالملک گیلان بود.
پانزده سال برآمد مدّت استیلاء او به گیلان	و مدّت پانزده سال در طبرستان حکومت کرد و

در سنهٔ خمسین از تاریخ عجم	
درگذشت.	فرمان یافت.
وفات گاوآباد در سنهٔ اربعین هجریه بود.	
	از او دو پسر ماند: دابویه و پادوسپان نام.
	دابویه... به گیلان بر تخت پدر نشست.
	دابویه را وفات رسید. از او پسری ماند به لقب ذوالمنقب فرخان بزرگ... مدّت مُلک او هفده سال درکشید
	بعد از او داذمهر = که مهتر پسر او بود، بنشست... و دوازده سال پادشاهی کرد. پس از دوازده سال پادشاهی، داذمهر بن فرخان به امن و رفاهیّت، فرمان یافت...
	او را پسری مانند شش ساله، خورشید نام و برادری فرخان کوچک نام...
	عمّ به پادشاهی بنشست... مدّت پادشاهی عمّ هشت سال بود.
	خورشید به جای پدر نشست.
	(چون اسپهبد خورشید خبر غارت لشکر خلیفه، حَرَم او را) بشنید، گفت: بعد از این به عمر و عیش رغبتی نیست و به چنین ننگ و شین، مرگ عین راحت و آسایش است.
زمان...	
خورشید در پلام دیلمستان زهر بخورد و بمرد.	زهر بخورد و به شقاوت ابد رسید.

دو روایتی که از تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و تاریخ طبرستان و رویان و مازندران سید ظهیرالدین مرعشی، نقل و مقابله شد، چند ملاحظه را اقتضا دارد:

۱. چنانکه در بخش روایت متون دیدیم و در این نقل اخیر نیز آمده است، در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، در مورد آبادانی کردن گاوآباد، آمده است: «از سپاه گیلان تا به

گرگان قصرهای عالی ساخت»، و همین مطلب در تاریخ رویان اولیاء اللّه آملی «از سیاه گیلان تا گرگان قصرهای عالی ساخت» و در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران سید ظهیرالدین مرعشی «از پساگیلان تا گرگان قصرها ساخت» آمده است:

«از سیاه گیلان تا به گرگان قصرهای عالی ساخت». (ابن اسفندیار).

«از سیاه گیلان تا به گرگان قصرهای عالی ساخت». (اولیاء اللّه آملی).

«از پساگیلان تا به گرگان قصرها ساختن». (سید ظهیرالدین).

پیداست که «سیاه گیلان» و «سیاه گیلان» غلط است که ناشرین توفیق تصحیح آنها را نیافته‌اند و «پسا گیلان» در نوشته سید ظهیرالدین صحیح است. «پسا گیلان»، نواحی غربی گیلان زمین است که اکنون «بیه پس» نیز نامیده میشود، همچنان که «پیشا گیلان» نواحی شرقی گیلان زمین است که اکنون «بیه پیش» نیز خوانده میشود.

۲. در تاریخ طبرستان آمده است: «پانزده سال برآمد مدّت استیلاء او (گاوباره) به گیلان» و در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران آمده است: «(گاوباره) مدّت پانزده سال در طبرستان حکومت کرد». به عبارت دیگر، عرصه حکومت گاوباره را، ابن اسفندیار «گیلان» و سید ظهیرالدین «طبرستان» یاد میکنند. با توجه به کلمه «اما» (وجه شرطی تفریقی) در عبارت بعدی که: «اما دارالملک گیلان بود»، پیداست که در نوشته ابن اسفندیار «گیلان» غلط، و «طبرستان» که سید ظهیرالدین نوشته، درست است، چرا که اگر گاوباره در گیلان حکومت میکرد، دیگر عبارت «اما دارالملک گیلان بود» بی ربط خواهد بود.

۳. و جای سؤال است که اگر گاوباره، پانزده سال در طبرستان حکومت کرده است، چگونه و چرا «دارالملک گیلان بود»؟. با عنایت به این که این عبارت، هم در تاریخ طبرستان و هم در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، جلوه یافته و نمود دارد، آیا در تاریخ طبرستان، عبارت صحیح «از پساگیلان تا به گرگان قصرهای عالی ساخت و پانزده سال برآمد مدّت استیلاء او به گیلان و طبرستان، اما دارالملک گیلان بود» بوده است؟

۴. چنان که در دو روایت منقول مقابله شده ملاحظه میفرمایید، ابن اسفندیار، مرگ آذر و لاش و استقلال یافتن گاوباره را به سال ۳۵ تاریخی که عجم به نو نهاده بودند، ثبت کرده، و حال آنکه سید ظهیرالدین، افزودن لقب «فرشواد جرشاه» به اسم گاوباره را به سال ۳۵ تاریخی که عجم به نو نهاده بودند، یاد میکند.

بی گفتگو، با عنایت به بقیه سنوات داده شده، پیداست که سید ظهیرالدین، ذوق بی ربط خرج کرده است. استقلال گاوباره به سال ۳۵ تاریخی که عجم به نو نهاده بودند، بوده است، که پس از ۱۵ سال حکومت کردن به سال ۵۰ تاریخی که عجم به نو نهاده بودند، فوت شده است.

۵. سید ظهیرالدین، سال فوت گاوباره را «سنهٔ خمسین از تاریخ عجم» یاد میکند. چون این عبارت و سال، در تاریخ طبرستان نمود ندارد، پس در واقع امر، سید ظهیرالدین، با خود میاندیشد که: گاوباره در سال ۳۵ از تاریخی که عجم به نو نهاده بودند، حکومت یافته است، و چون ۱۵ سال هم برآمده دولت او، پس فوت گاوباره در سال خمسین (۳۵+۱۵=۵۰) از تاریخ عجم بوده است.

۶. سید ظهیرالدین، مدت حکومت «اولاد دابویه» را ۱۰۴ سال نوشته است. اولاد دابویه (یعنی آنان که پس از دابویه حکومت یافته‌اند): «فرخان بزرگ» ۱۷ سال، «دادمهر بن فرخان» ۱۲ سال، «نماورد بن دادمهر» ۸ سال، و «خورشید» ۵۱ سال، و رویهم ۸۸ سال حکومت کرده‌اند و این تا ۱۰۴ سال، (۱۶=۸۸-۱۰۴) سال کم دارد. و چون باز به تصریح سید ظهیرالدین، دابویه ۱۶ سال حکومت کرده است، پس عبارت «اولاد دابویه» غلط و «اولاد گاوباره» درست است که مدت حکومت ایشان ۱۰۴ (= ۸۸+۱۶) سال بوده است.

۷. سید ظهیرالدین، از سویی سال مرگ گاوباره را «در سنهٔ اربعین هجریه» (یعنی در طول از محرم تا ذیحجه) سال ۴۰ ه. ق.، یاد میکند، و از سویی، با عنایت به آنچه در ملاحظهٔ قبلی گذشت، «زمان دولت اولاد گاوباره به طبرستان» را «ابتدای سنهٔ اربعین هجریه» به ثبت میدهد.

اگر دابویه (فرزند گاوباره) در ابتدای سال ۴۰ ه. ق. حکومت یافته باشد، پس گاوباره، دست بالایش، در اواخر سال ۳۹ هجری قمری فوت شده است. و چون گاوباره به سال ۵۰ تاریخی که عجم به نو نهاده بودند، فوت شده، پس:

سال ۵۰ تاریخی که عجم به نو نهاده بودند = سالهای ۳۹-۴۰ هجری قمری

و از آنجا که طول یک سال شمسی ۳۶۵/۲۴۲۲ شباروز است و طول سال قمری ۳۶۶/۴۵۴ شباروز است و سال قمری در هر تقریباً ۳۲ سال، یک سال نسبت به سال شمسی، پیشی میگیرد:

$$354/3666 \times 32 \equiv 365/2422 \times 31$$

پس اگر سال ۵۰ تاریخی که عجم به نو نهاده بودند، مطابق سالهای ۳۹-۴۰ هجری قمری باشد، در آن صورت، سال ۳۵ تاریخی که عجم به نو نهاده بودند، مطابق سال ۲۴ هجری قمری خواهد بود:

سال ۳۵ تاریخی که عجم به نو نهاده بودند = سال ۲۴ هجری قمری

و این بدان معنی است که سال اول (۱) هجری قمری، مطابق سال ۱۲ تاریخی که عجم به نو نهاده بودند، بوده است:

سال ۱۲ تاریخی که عجم به نو نهاده بودند = سال ۱ هجری قمری

به عبارت دیگر تقویم هجری قمری، در سال ۱۲ تاریخی که عجم به نو نهاده بودند، تأسیس شده است. و این همه را در یک جدول سالماری، می توان به وضوح ملاحظه کرد:

تقویم هجری قمری	تقویم به نو نهاده عجم	
	۱	تاسیس تقویم به نو نهاده عجم
	۱۱+	
۱	۱۲	تاسیس تقویم هجری قمری
۲۳+	۲۳+	
۲۴	۳۵ •	سال حکومت یافتن گاوباره
۱۶+	۱۵+	
۴۰ •	۵۰ •	سال مرگ گاوباره

حال، با در نظر داشتن این جدول سالماری، و عنایت به اینکه بین التاریخین مبدأ تقویم هجری قمری و مبدأ تقویم یزدگردی ۳۶۲۳ شباروز است و این بدان معنی است که تقویم یزدگردی در سال ۱۱ ه. ق. تأسیس شده و نیز توجه داشته باشیم که بین التاریخین مبدأ تقویم ه. ق. و مبدأ تقویم مجوس ۱۰۹۲۳ شباروز و بین التاریخین مبدأ تقویم یزدگردی و مبدأ تقویم مجوس ۷۳۰۰ شباروز است و این بدان معنی است که تقویم مجوس در سال ۳۱ ه. ق.، مطابق با سال ۲۱ یزدگردی تأسیس شده، میتوانیم با منظور داشتن سال به حکومت رسیدن و سال فوت گاوباره، یک جدول سالماری، گسترده تر از جدول سالماری پیشین فراهم بیاوریم:

عجم	قمری	یزدگردی	مجوس
۱			
۱۱+			
۱۲	۱		
۱۰+	۱۰+		
۲۲	۱۱•		
۱۳+	۱۳+	۱۳+	
۳۵•	۲۴	۱۴	
۷+	۷+	۷+	
۴۲	۳۱•	۲۱•	۱
۸+	۹+ (=۱+)	۸+	۸+
۵۰•	۴۰•	۲۹	۹

تأسیس تقویم به نونهاد عجم

تأسیس تقویم قمری هجری

تأسیس تقویم یزدگردی

سال به حکومت رسیدن گاوپاره

تأسیس تقویم مجوس

سال فوت گاوپاره

در این جدول سالماری - که سنوات یاد شده در متون صحّت آن را به اثبات میرساند، به وضوح پیداست که تقویم به نو نهاد عجم، پیش از تقویم ه. ق. (به ۱۱ سال) و تقویم یزدگردی (به ۲۱ سال) و تقویم مجوس (به ۴۱ سال) تأسیس شده است. در این صورت به احترام درگذشتگان، تلقّیهای سید احمد کسروی، سید حسن تقی زاده، چراغعلی اعظمی سنگسری و عباس زریاب (خویی)، از تقویم به نو نهاد عجم را بزرگوارانه، ندیده و کأن لم یکن، میگیریم! نقل و مقابله نوشته‌های ابن اسفندیار و سید ظهیرالدین را پی میگیریم:

...))

زمان «دولت اولاد گاوپاره به طبرستان، ابتدای سنّه اربعین هجریه بود تا سنّه اربع و اربعین و مایه که خورشید - در پلام طبرستان - زهر بخورد و بمرد، صد و چهار سال باشد، و پانزده سال ایالات گاوپاره، مجموع صد و نوزده

(خورشید) زهر بخورد و به شقاوت ابد رسید.

بمرد،

صد و چهار سال باشد، و

پانزده سال ایالات گاوپاره، مجموع صد و نوزده

سال باشد».

پس اوّل والی، از قبل بنوالعباس به طبرستان،
ابوالخصیب بود و اوّل عمارت که اهل اسلام فرمودند،
مسجد جامع ساری ابوالخصیب فرمود، روز دوشنبه
[چندم؟] ماه آبان سال بر صد و چهل و چهار».

در این نقل و مقابله دو متن تاریخ طبرستان و تاریخ طبرستان و رویان و مازندران نیز
چند نکته یاد کردنی است:

اوّل اینکه: ابن اسفندیار، در این موضع از تاریخ طبرستان، عمارت مسجد جامع ساری را
به ابوالخصیب، که از جانب منصور خلیفه عباسی (از سال ۱۳۶ هجری قمری تا سال
۱۵۸ هجری قمری) والی طبرستان شد نسبت میدهد. و حال آنکه، هم ابن اسفندیار، در
موضعی دیگر از همان تاریخ طبرستان نوشته است:

مسجد جامع ساری را به وقت خلافت هارون الرّشید، یحیی بن یحیی امیر - که ذکر
وی برود - بنیاد نهاد، و مازیار بن قارن به اتمام رسانید.

در این صورت، نسبت عمارت مسجد ساری به اهتمام ابوالخصیب، اگر نه منتفی، لااقل
مخدوش است و به همین اعتبار قابل اعتنا نیست.

دوم اینکه: در هر دو متن، مدّت شهریاری گاوبارگان، از هنگام به حکومت رسیدن
گاوباره تا خودکشی اسپهبد خورشید، ۱۱۹ سال یاد شده است، میتوان سؤال کرد که
این ۱۱۹ سال از جنس سالهای عجم (شمسی) است یا از جنس سالهای هجری
(قمری)؟

قرائنی دلالت بر آن دارد که این ۱۱۹ سال باید از جنس سالهای عجم (شمسی) باشد،
چرا که این ۱۱۹ سال شامل ۱۵ سال دوران حکومت گاوباره نیز هست، و دیدم که سیّد
ظهیرالدین، این ۱۵ سال را به ۳۵ سال از تاریخی که عجم به نو نهاده بودند اضافه کرد و
سال مرگ گاوباره را سال ۵۰ (= ۳۵ + ۱۵) تاریخی که عجم به نو نهاده بودند ثبت کرد.
چون ۱۵ سال دوران حکومت گاوباره از جنس تاریخی که عجم به نو نهاده بودند است،
پس بقیّه ۱۱۹ سال (یعنی کلّ ۱۱۹ سال) نیز از جنس تاریخی که عجم به نو نهاده بودند،
خواهد بود.

قرینه دیگر آنکه، گاوبارگان، بر روی سکه‌هایی که ضرب کرده‌اند، سال ضرب سکه‌هاشان را به تاریخی که عجم به نو نهاده بودند (با علامت IIIUI) منقور داشته‌اند، و این بدان معنی است که گاوبارگان، سالهای حکومت و شهریاریشان را به تاریخی که عجم به نو نهاده بودند، ضرب میکردند.

در این صورت سال پایان شهریاری گاوبارگان، سال $1154 (= 119 + 35)$ تاریخی که عجم به نو نهاده بودند، خواهد بود.

سوم اینکه، ابن اسفندیار، در این موضع، ماه بنیاد نهادن مسجد جامع ساری را «ماه آبان» یاد میکند، ولی گونه و جنس «سال بر صد و چهل و چهار» (۱۴۴) را مشخص نمیکند این سال ۱۴۴، از جنس تاریخی که عجم به نو نهاده بودند است، یا از جنس تاریخ هجری قمری؟

هر چند، چون سال قمری، سالی گردان است و طی تقریباً، ۳۲ سال، همه فصول سال اعتدالی را میپیماید، به همین اعتبار، در متون تاریخی و ادبی فارسی، گرچه به ندرت، سابقه دارد که برای مشخص کردن زمان فصلی وقوع یک واقعه، ماه را به تقویم خورشیدی، و سال را به تقویم قمری بدهند، ولی چون سال ۱۴۴ ه. ق. مطابق سال ۱۴۰ هجری اعتدالی و به تبع آن - چنانکه جدول سالماری حکایت دارد - برابر سال ۱۵۱ تاریخی که عجم به نو نهاده بودند، بوده، و در این سال، هنوز اسپهبد خورشید شهریار طبرستان بوده، لهذا چنان به نظر میرسد که عدد ۱۴۴ (با توجه به مخدوش بودن موضوع بنیاد مسجد جامع ساری توسط ابوالخصیب) نیز اشتباه است و ظاهراً، سال ۱۵۴ تاریخی که عجم به نو نهاده بودند (سال زهر خوردن اسپهبد خورشید و انجام یافتن شهریاری گاوبارگان) درست است. خاصه که توجه داریم که در دوران ولایت حکام عرب نیز، تاریخی که عجم به نو نهاده بودند، معمول بود و با علامت IIIUI روی سکه‌های والیان عرب نیز نقش میشد.

به عبارت دیگر ظاهراً، در روایت ابن اسفندیار، بنیاد مسجد جامع ساری (چه به اهتمام ابوالخصیب و چه توسط یحیی بن یحیی امیر) به سال ۱۵۴ تاریخی که عجم به نو نهاده بودند، نوشته شده بوده که به علتی از علل (بدخطی، لکه، پارگی،...)، کتّاب و استنساخ کنندگان بعدی، آن را ۱۴۴ خوانده و استنساخ کرده‌اند.

چهارم آنکه: سید ظهیرالدین، ساده اندیشانه، عدد ۱۰۴ سال شمسی دوران شهریاری جانشینان گاوباره را بر عدد ۴۰، یعنی سال قمری فوت گاوباره، افزوده و سال ۱۴۴ (= ۱۰۴ + ۴۰) را که ترکیبی است از ۱۰۴ سال شمسی و ۴۰ سال قمری، سال ختم دولت

گاوبارگان به حساب آورده است، و توجه نداشته که ۱۰۴ سال دوران حکومت جانشینان گاوپاره، چنان‌که در بالا دیدیم، سالهای شمسی است و بدون تعدیل آن به سالهای قمری با عدد سال ۴۰ هجری قابل جمع شدن نیست. با توجه به همه آنچه گذشت اکنون میتوانیم، جدول سالماری دوران شهریاری گاوبارگان را، از آغاز تا انجام، در یک جدول سالماری مطمئن، نمایش دهیم.

هجری قمری	به نونهاده
	تأسیس تقویم به نونهادهٔ عجم ۱
	۱۱+
۱	تأسیس تقویم هجری قمری ۱۲
۲۳+	۲۳+
۲۴	سال حکومت یافتن گاوپاره ۳۵ •
۱۶+	۱۵+
۴۰ •	سال فوت گاوپاره ۵۰ •
۱۰۷+	دوران شهرت جانشینان گاوپاره ۱۰۴+ •
۱۴۷	سال پایان شهریاری گاوبارگان ۱۵۴

در این مقام، دو مطلب قابل دقت را یادآور شوم: نخست این‌که، تقویمی که عجم به نونهاده بودند، نه تنها در طبرستان، بلکه در تقریباً همهٔ ایرانزمین (طبرستان، خراسان، اصفهان، کرمان، فارس) - لااقل تا اواخر سدهٔ هفتم و اوایل سدهٔ هشتم هجری - با عنوان «خراجی»، «الخراجیه» و «دهقان» معمول بود، که شرح مفصل را در بخش نخست کتاب پژوهش تقویمهایی ایرانی (تهران، ۱۳۸۵) داده‌ام. دوم این‌که، در نوشته‌های سنوات اخیر، عمدهٔ و عموماً «کیاجیل سعید ابوالحسن گوشیار بن لبان بن باشهری الجیلی»، دانشی مرد سدهٔ چهارم هجری را، به اعتبار عنوانهای «جیل» و «الجیلی» در اسم وی، از مردم «گیلان» محسوب میدانند، و حال آنکه خود کیاگوشیار، در زیج جامع، و نیز در ترجمهٔ فارسی آن زیج به سال ۴۸۳ هجری قمری، به صراحت تمام و وضوحی چشمگیر، مینویسد:

... مسترقه در آخر ماه آبان بماند تا به سال سیصد و هفتاد پنج از تاریخ یزدجرد که آفتاب به

حَمَل، روز اوّل فروردین ماه رسید، این پنج روز دزیدهٔ پارسیان بگردانیدند، چنانکه به ما رسید به آخر ماه اسفندارمذ ماه به رسم قدیم. و در دیار ما که ری و گرگان و طبرستان است، این مسترقه را، هم چنانکه به آخر آبان ماه کردند...

در این صورت، کیاگوشیار، نه گیلانی (یعنی از مردم گیلان)، بلکه از مردم ری و گرگان و طبرستان بوده است. چنان به نظر میرسد که کیاگوشیار، خود را به جیل جیلانشاهان منسوب میداشته و عنوان «جیل» و «الجیلی» در نام وی، حکایت از نَسَب وی و انتسابش به جیل جیلانشاه دارد.

این را نیز بگویم که در سده‌های نخستین اسلامی (لااقل تا سدهٔ پنجم هجری)، ولایات ری و گرگان و طبرستان، لااقل از نظر سیاسی و تقسیمات اقلیمی، یک واحد محسوب میشده است، چنانکه در زین الاخبار (که به سال ۴۴۴ هجری قمری تألیف شده) به دفعات، سه ولایت ری و گرگان و طبرستان، به عنوان یک واحد اقلیمی، به قلم رفته است، مثلاً:

«... و ماکان کاکي... خطبه بر فرزندی از فرزندان حسن بن علی الاطروش کرد، به گرگان و به طبرستان و به ری...»



تاریخ / آغاز و انجام شهرداری گاوبارگان در طبرستان



